

# قدرت کلم

## الله اکبر

### هد جنبش ایران از هر عامل مؤثر تر بود

✽ متفکرین غربی با الگوهای غربی تغییر و تحولات جهان را بررسی می کنند و سرانجام به نتایج غلطی می رسند .  
✽ مارکسیستها نیز حرکت جوامع را تنها از دید محرکهای مادی و اقتصادی نگاه می کنند و به نیروی اختیارگروههای بیدار توجهی ندارند .

پرتال جامع علوم انسانی

« رضا آراسته دکتر روانشناسی که صاحب تألیفات و مقالات متعدد به زبان انگلیسی و فارسی می باشد در سال (۱۹۵۱) به آمریکا آمد و از همان هنگام ، بعنوان مشاور در مدیریت و نیروی انسانی به همکاری « بریستون » پرداخت وی در عین حال سمت استادی در دانشگاه تهران را نیز داشته و با دانشگاه « جورج واشنگتن » نیز همکاری دارد .  
دکتر « آراسته » بعنوان بنیانگذار تحلیل « روان - تمدنی » معتقد است که تجزیه و تحلیل کردار انسان از این دید برای مطالعه علمی کلیات رفتار آدمی ، يك امر ضروری است .  
مقاله زیر تجزیه و تحلیلی از حوادث انقلاب ایران است و نظریه تحلیل « روان - تمدنی » دکتر آراسته را در این زمینه نشان می دهد . » مکتب اسلام

\* \* \*

انقلاب آزادی و اسلامی ایران از دید نظریه‌های غربی که متکی بر قالبهای انسان عقلی قرن نوزدهم و انسان مادی قرن بیستم است قابل توجیه نیست .  
اصولاً ایران‌شناسان خارجی مخصوصاً آمریکائی و انگلیسی‌بالکوه‌های خاصی که مولود تمدن غرب است خود را مجهز می‌کنند و بعد به جوامع آسیائی و آفریقائی می‌روند و در آن جوامع ، بنا بر شایعه نه تحقیق ، چیزی می‌نویسند .

همین افراد چون میزانی برای خواندن آثار و علائم تمدنی و حرکات نامرئی تمدن دیگری ندارند از درک واقعیت اجتماعی آن مردم بدور می‌افتند ، از طرفی چون غرق در میزان‌های خیالی جامعه خود هستند و از مقدمات جامعه شامی غربی مدد می‌گیرند و نتیجه گیری می‌کنند که در فلان جامعه ، طبقه متوسط هنوز قدرت پیدا نکرده است و یا احزاب متشکل سیاسی ، هنوز بوجود نیامده ، پس خطر تغییرات انقلابی را نباید انتظار داشت .

« ریچارد کاتم » استاد پخش سیاست دانشگاه « پتسبورگ » که سرآمد اینگونه نویسندگان است و کتابی درباره ملیت در ایران نوشته است مثلاً يك كلمه در این کتاب از فعالیت «سیاه» در ایران در دوره سقوط مصدق نمی‌نویسد. گرچه نویسندگان اصیل دیگری مثل « پیتربلیون »، در شرح زندگی « پرزیدنت آیزنهاور » به تفصیل از این موضوع بحث می‌کنند و آنرا یکی از بزرگترین جرائم سیاسی در تاریخ آمریکا می‌خوانند « کاتم » بعوض اینکه این عامل را تشریح کند و یا از محدودیت‌های اقتصادی که اروپا و آمریکا برای ایران پس از ملی کردن نفت بوجود آوردند صحبت کند بحث طبقه متوسط و سرانجام اختلافات گروهی را عامل مؤثر سقوط مصدق یا عدم موفقیت جنبش اصیل آزادی ایران می‌خواند و یا « جیزیل » استاد دانشگاه « تکزاس » که سالها مشاور دربار ایران بود گرچه علت اصلی را وجود دیکتاتوری دوره سیاه می‌داند ولی هیچ سخنی نمی‌گوید و در عوض تشکیلات شططی که آن دوره سیاه بوجود آورد و انقلاب سفید دوره دیکتاتوری را از اهم مطالب جنبش‌های ایران می‌خواند ، ما این عقاید مربوط به رشته‌های محدود علوم سیاسی غربی را در توجیه نه تنها تمدن و جامعه ایران بلکه در تفسیر همه جوامع ، نارسا می‌دانیم ، این نظریه ها حتی برای جامعه امروز غرب هم ناقص است .

از نظر ما ، نیروی ناخود آگاه عمومی زاده تمدن جوامع ، در تغییرات سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامی ، بیش از هر عاملی مؤثر بوده است و بنا بر همین اصل پیش بینی می‌کنیم که بیداری اصیل جوامع اسلامی در دو دهه آینده یکی از جنبش‌های جهانی را در جهان سوم بوجود خواهد آورد .

برخلاف این نوآموزان غربی مارکسیستها برخلاف آنچه می‌دانید جنبش‌های انقلابی را از طریق رشد وسائل تولید و اختلافات طبقاتی و بیگانگی کارگران ، از خود و جامعه و نفع - پرستی سرمایه داران و بی‌عدالتی اجتماعی را در توزیع تولیدات می‌دانند . همین گروه معتقدند

که تشکل کارگرو سرانجام طبقه معتبری در مقابل بورژوازی بوجود می‌آورد که موجب تغییرات اجتماعی می‌گردد. این نظریه هم مارا قانع نمی‌کند چه نه تنها دردوره بیداری قبل از جنبش تاریخی، چنین چیزی وجود ندارد بلکه گروههای بیدارتحت نیروی اختیار، می‌توانند عمل کنند و بهر جهتی پیش روند. اصولاً پیش از محرکهای مادی و اقتصادی ارزشهای دیگر وجود دارد که می‌تواند جامعه را به حرکت درآورد. انقلاب اخیر ایران از ارزش‌هایی خارج از سیستم اقتصادی الهام گرفت ارزش کلمه «الله اکبر» در این جنبش بسیار پر ارزش تر از ارزش مادیات بود.

این دو نظریه تغییرات اجتماعی يك پهلوهستند هر دو وجه مشترکشان عقل خشک است. عقل یکی از بهترین جنبه‌های وجودی انسان است ولی همه آن نیست، عقل زاده روابط انسانها و تمدن است ولی نیروی زیستی و وجودی، امری طبیعی است. این نظریه‌ها همچنین متکی بر نظریه نارسائی است که از زمان ارسطو مطرح شده است و آن اینکه انسان راحیوانی اجتماعی و سیاسی می‌خواند ما این دو پایه نظریه غرب را برای تحلیل تغییرات جوامع انسانی کافی نمی‌دانیم از نظر ما قبول فرضیه انسان محدود به تاریخ و اجتماع فرضیه ناقص و پراشتباهی است. انسان را باید از دید اولین بیداری او که قرن‌ها قبل از بروز تاریخ اتفاق افتاده است دید غرض از اولین بیداری زمانی است که انسان وحدت ناآگاهانه خود را باخت و از طبیعت جدا شد.

ایرانیانی که اشعار مولوی را درسر آغاز مثنوی بیاد دارند در فهم این سخن مشکلی ندارند غرض از بیداری اول؛ لحظه جدائی ماست آن لحظه‌ای که ما را از «نیستان» خاموشی و خوشی ناآگاهانه بریدند یا بعبارت دیگر وقتی که از بهشت بیرون افتادیم و بخود آمدیم و حال فراق، بما دست داد از آن لحظه فراق اگر انسان ماخانواده، گروه اجتماعی و جامعه تشکیل داده یا عاشق کار و آفرینندگی می‌شود و یا بت می‌سازد و بت شکن میشود تابه خدای واحد پی برد برای بازگشت بحال وحدت است.

طبق این نظریه جامع، انسان را باید از فرضیه (روان - تمدنی) مورد بررسی قرارداد و از ابتدا او را موجودی روانی و دینی شناخت چون بالنظره چنین است. نیروی گرداننده چرخ‌های تاریخ و اجتماع و فعالیت‌های تمدن و خلق از همین نقطه عطف که انسان را موجودی روحی کرد شروع می‌شود. اینک طبق این نظریه موضوع وحدت ملی ایران و انقلاب اسلامی اخیر را توجیه می‌کنیم.

بعضی از محققان غربی که بستگی بدان‌شکاهائی داشته‌اند که سالها میلیونها دلار از دولت‌های ارتجاعی پنجاه سال اخیر گرفته‌اند برای اینکه مقدمات اخذ بودجه بیشتری را فراهم کنند تاریخ ایران را از دید تصور شاهنشاهی قرون قبل از اسلام دیده‌اند و

اغلب نوشته‌های خود را صرف آن نموده‌اند که ثابت کنند که تصور شاهنشاهی که برای آن زمان لازم بود برای قرن بیستم هم لازم است!

اغلب این نویسندگان مثال می‌آورند که در دوره هخامنشی بیست و هشت اصل (ساترب) وجود داشته‌است و همین نحوه اداره، مستلزم تصور شاه شاهان بود این نظریه گرچه از لحاظ اداره امور دولت مرکزی هم وجود داشت دلیلی برای وحدت ملی بدست نمی‌دهد و پیرا اشتباه است.

اینگونه نویسندگان فرصت جویا برای دلخوشی دستگاه کتاب می‌نوشتند، یا ناآگاهانه تحت تأثیر تصورات غربی، باز عامل هستی بخش مردم و جامعه را وسائل فرمهای خارجی می‌دانستند.

برای توضیح بیشتر بد نیست حتی مثالی از دوران قدیم بیاوریم و تصور داریوش اول را بررسی کنیم یکی از سلاح‌های قدرت داریوش اول، تصور شاهنشاه بود! ولی این تصور نسبت به عوامل دیگر ناچیز بود. برای داریوش نیروی مهمتر از ارتش نیروی دین زردشت بود که آنرا برای تسخیر روحیه ایرانیان در همه مراسم بکار می‌برد و قدرت خود را مدیون آن می‌دانست همه جا خود را بانیروی خلاقه «اهورامزدا» یکی می‌کرد و خود را ضداهریمن معرفی می‌کرد به عبارت دیگر داریوش و اطرافیانش می‌دانستند که نیروی دینی و اثر وجدانی ناآگاهانه آن اگر بیاری نیروی جسمی و قدرت مرکزی نیاید اساس قدرتش درهم بریزد. علاوه بر این برای ملل تابعه غیر زردشتی، نابغه دوره سیاه از ساواک استفاده نمی‌کرد (گرچه جاسوسان تربیت شده داشت) بلکه از یکطرف سعی می‌کرد در قلب آنها از طریق شرکت مراسم دینی و تمدنی آنان شرکت کند، از طرف دیگر تصورات قدرت برترین را از طریق فعالیت‌های سالیانه مستحکم کند کسانی که حجارهای جلو پلکان تخت جمشید را تجزیه و تحلیل کرده‌اند می‌توانند به این گفته بهتر پی ببرند. گرچه داریوش تلویزیون و رادیو و دستگاه عظیم تبلیغات نداشت ولی نحوه تبلیغات عملی، بوجود آورده بود که ملل تابعه را جلب می‌کرد عکس این حال را در دوره قبل از حمله اسکندرویا قبل از ظهور اسلام در دوره یزدگرد سوم می‌بینیم.

نگارنده معتقد است که در دوره قبل از اسلام مانند سال گذشته در ایران مردم آماده بودند که خود را از دیکتاتوری فرسوده و بی‌حاصل داریوش سوم نجات دهند چه از دوره خسرو پرویز و حضرت محمد کم مردم بوجود اصول آزادی بخش و دموکراسی اسلام پی برده بودند. دین زرتشتی و دیکتاتوری شاهنشاهی هر دو در عمل قدرت درونی خود را باخته بودند و مردم آماده کسب آئین نوی بودند.